



Emotional methods in corrective training from the perspective of hadiths*

Ali Hemmat Banari ¹

Mohammad Amini ²

Abstract

Correctional education is often used to train trainees who, for whatever reason, do not have the correct training, and the educator works to correct and change their traits and misbehavior in the social, worship, doctrinal, and political spheres. Educational methods in the field of trainee correction can be examined in three axes: cognitive, emotional, and behavioral. This research, by studying the hadiths and biography of the Holy Prophet (PBUH) and the Ahl al-Bayt (AS), introduces and explains the effective emotional training methods in reform. Emotional training methods are the techniques that the trainer uses to influence the emotion in order to correct the thought, ethics, and behavior of the trainee, and they are: compassion and love, preaching, encouragement and persuasion, creating fear and hope, paying attention to blessings, accepting the apologize, paying attention to the spiritual factors that prevent sin, arousing feelings and emotions, paying attention to the consequences of worldly affairs and repentance, and Emotional views can be effective in correcting, educating, and trainee behavior.

Keywords: training method, corrective training, emotional methods.

*. **Date of receiving:** 12 January 2020, **Date of approval:** 19 December 2020.

1. Assistant Professor and Faculty of Al-Mustafa International University: ah.banari@gmail.com.

2. Assistant Professor and Faculty of Al-Mustafa International University: m.shii@chmail.ir.



روش‌های عاطفی در تربیت اصلاحی از دیدگاه احادیث*

علی همت بناری^۱ و محمد امینی^۲

چکیده

تربیت اصلاحی، غالباً برای تربیت آن دسته از متریبانی است که به هر دلیل از تربیت صحیح برخوردار نبوده و مربی برای اصلاح و تغییر در صفات و رفتار ناپسند آنان در ساحت‌های اجتماعی، عبادی، اعتقادی و سیاسی فعالیت می‌کند. روش‌های تربیتی در عرصه اصلاح متربی در سه محور شناختی، عاطفی، و رفتاری قابل بررسی است. این پژوهش با مطالعه احادیث و سیره پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام، روش‌های تربیتی عاطفی مؤثر در اصلاح را معرفی و تبیین می‌کند؛ مراد از روش‌های تربیتی عاطفی، شیوه‌هایی است که مربی برای تحت تأثیر قراردادن عاطفه در جهت اصلاح اندیشه و اخلاق و رفتار متربی به کار می‌گیرد و عبارت‌اند از: مهرورزی و محبت، موعظه، تشویق و ترغیب، ایجاد خوف و رجاء، توجه‌دادن به نعمت‌ها، عذرپذیری، توجه‌دادن به عوامل معنوی بازدارنده از گناه، برانگیختن احساسات و عواطف، توجه‌دادن به عواقب دنیوی و اخروی امور و تکریم شخصیت که از نظر عاطفی می‌توانند در اصلاح تربیت و رفتار متربی مؤثر باشند.

واژگان کلیدی: احادیث، تربیت، روش تربیت، تربیت اصلاحی، روش‌های عاطفی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۲ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۹/۲۹.

۱. استادیار گروه علوم تربیتی جامعه المصطفی العالمیة، قم: ah.banari@gmail.com.

۲. استادیار گروه علوم حدیث، مجتمع قرآن و حدیث، جامعه المصطفی العالمیة، قم (نویسنده مسئول): m.shii@chmail.ir.



مقدمه

از خصوصیات بارز انسانی، برخورداری از روحیه عاطفی است؛ عاطفه روح لطیفی است که خدای مهر آفرین در وجود بشریت نهادینه کرده و انسان به خاطر آن، روش حیات اجتماعی را برگزیده به یکدیگر دلبستگی پیدا کرده و در پرتو این دل‌بستگی به تشکیل زندگی می‌پردازند و سال‌ها در کنار هم زندگی می‌کنند.

عاطفه به معنای انصراف، رجوع، انحناء، رقت (دل نازکی)، نیکی، رحم (مهربانی)، حسن خلق، شفقت (دلسوزی) (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴: ماده «عطف»)، مهربانی، مهر (دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۵۲: واژه «عاطفه»)، محبت (معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۷: واژه «عاطفه») و شفقت (عمید، فرهنگ عمید، ۱۳۸۶: واژه «عاطفه») است. در اصطلاح به احساساتی گفته می‌شود که در نفس انسان تحقق یافته و او را در ارتباط با یک موجود زنده باشعور وامی‌دارد تا به نفع آن موجود، گامی بردارد یا دست‌کم با وی اظهار همدردی و احساس ترحم و یگانگی کند؛ مانند احساس مادر نسبت به فرزند (کانون نشر و ترویج فرهنگ اسلامی حسنات اصفهان، سیری در سپهر اخلاق، ۱۳۸۹: ۵۴۴/۲). به عبارت دیگر، عاطفه کشش نفسانی یک انسان نسبت به انسان دیگر بوده و شبیه آنچه میان آهن و آهن‌ربا است که آدمی در چنین حالتی احساس می‌کند که به سوی انسان دیگر کشیده می‌شود (شیروانی، اخلاق اسلامی و مبانی نظری آن، ۱۳۷۹: ۱۸۴). عاطفه انسانی برخلاف غرائز که پشتوانه خودخواهی دارند یک استعداد درونی است که پشتوانه دیگرخواهی در انسان به وجود می‌آورد (سادات، اخلاق اسلامی، ۱۳۷۳: ۱۰۵).

روش‌های تربیتی عاطفی، اموری است که مرتباً برای تحت تأثیر قراردادن عاطفه و تحریک احساسات در جهت اصلاح اندیشه، اخلاق و رفتار مرتباً به کار می‌برد. در این تحقیق آن دسته از روش‌های تربیتی عاطفی مدنظر است که از سوی پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام در جهت اصلاح اخلاق و رفتار مرتباً به کار گرفته شده است.

بدیهی است که راه نفوذ در افکار دیگران تنها از طریق آشنایی بر استدلال‌های قوی و غیرقابل انکار و یا موشکافی در ذکر محاسن و معایب امور، مورد نظر نیست؛ زیرا هرگز آن صمیمیتی که از طرف افراد مورد نظر برای یک رهبر لازم است تنها با اقناع عقل و فکر آن‌ها حاصل نمی‌گردد؛ بلکه باید عواطف آن‌ها را نیز به سوی اهداف خود بسیج نمود تا پیوند لازم برای رهبری به دست آید (مکارم شیرازی، زندگی در پرتو اخلاق، ۱۳۸۶: ۲۰۶ - ۲۰۷). خداوند یاران حضرت مسیح را به خاطر وجود



این ویژگی در ایشان می‌ستاید^[۱] و نیز یکی از رموز موفقیت پیامبر گرامی اسلام در تبلیغ معارف دینی و انجام رسالت، جنبه عاطفی آن حضرت بوده که جلوه‌ای از رحمت و مهربانی خداست^[۲] و این ویژگی به یاران و صحابه با ایمان آن حضرت نیز رسوخ کرده^[۳] و خداوند به خاطر ایجاد این صفت در میان آنان ممت نهاده است.^[۴] امام علی علیه السلام نیز فزونی عاطفه را نشان از شرافت و بزرگی نفس دانسته و فرموده: «مَنْ شَرَفَتْ نَفْسُهُ كَثُرَتْ عَوَاطِفُهُ؛ کسی که نفسش از شرافت و بزرگی برخوردار باشد عواطف و احساسات او نیز افزون خواهد شد» و کثرت معارف را از فزونی عاطفه شمرده و فرموده: «مَنْ كَثُرَتْ عَوَاطِفُهُ كَثُرَتْ مَعَارِفُهُ؛ کسی که عاطفه‌اش افزون باشد علم و دانش او نیز افزون خواهد شد» (تمیمی آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ۱۳۶۶: ۶۰۰).

پس هرچه مرتبی بتواند رابطه عاطفی بیشتری با مرتبی خود برقرار سازد به همان میزان می‌تواند بر او تأثیرگذار باشد.

روش‌های عاطفی

با توجه به تعریف روش‌های عاطفی و نیز با نگاهی به احادیث معصومان علیهم السلام، در ادامه به بررسی برخی این روش‌ها در جهت تربیت اصلاحی پرداخته می‌شود.

۱. مهرورزی و محبت

نیروی محبت، مؤثرترین نیرویی است که می‌تواند انسان را در اندک‌زمانی متحول کند و انقلابی در او به وجود آورد که چه بسا استدلال‌های عقلی نتواند چنان تأثیری داشته باشد. شهید مطهری این اثرگذاری را به آهن‌ربای قوی تشبیه می‌کند که در یک لحظه می‌تواند تمام ذرات آهن را از دل انبوهی از خاک گردآوری کند؛ ایشان می‌نویسد: «آن اندازه که مصاحبت نیکان و ازادت و محبت آنان در راه، مؤثر افتاده، خواندن صدها جلد کتاب اخلاقی مؤثر نبوده است» (مطهری، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، ۱۳۶۵: ۷۷-۷۸).

به همین علت، زندگی و وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقام نبوت و رسالت آن حضرت برای همه انسان‌ها در همه عصرها و قرن‌ها کانونی بی‌نهایت از مهر و محبت شمرده شده^[۵] و ایشان را منبعی از رأفت و رحمت یاد کرده‌اند.^[۶]

بنابراین، روحیه سرشار از لطف و قلبی آکنده از مهربانی و رأفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مبنا قرار دادن اصل رحمت و محبت در دعوت به دین، راز موفقیت آن حضرت در تسخیر و تألیف قلب‌هاست. آن حضرت به شدت به مردم عشق می‌ورزید و آن‌ها را دوست داشت و برای هدایت آنان تلاش و دل‌سوزی



می‌نمود. این تلاش مهربانانه رسول خدا نسبت به اهل گناه در جهت هدایتشان جلوه بیشتری داشته است. قرآن کریم در مورد دلسوزی آن حضرت نسبت به مخالفان می‌فرماید: ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ (کهف/ ۶)؛ «و اگر به این سخن (قرآن) ایمان نیاورند، شاید تو در پی (گیری کار) شان، خودت را از اندوه هلاک کنی».

امامان معصوم علیهم‌السلام نیز همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای جهانیان منبع مهر و محبت و شفقت و دلسوزی بوده و درباره به‌کارگیری محبت برای اصلاح و تربیت، تأکید فراوان داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین سفارش‌های امام علی علیه‌السلام به مالک اشتر، توصیه به رحمت، محبت و لطف بر همه زبردستان و مردم جامعه است و می‌فرماید: «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهَمَّ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا صَارِيًّا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحَّ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ؛ مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش. مبادا چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳).

از دیدگاه آن حضرت آنگاه که از افراد خطائی سرزند محبت باید به‌صورت عفو و گذشت و نادیده‌انگاری جلوه کند تا موجب بریده‌شدن خطاکاران از حاکم اسلامی که مظهر مهر و عطوفت الهی است نگردد؛ ایشان می‌فرماید: «يَفْرُطُ مِنْهُمْ الرِّزْلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْلُ وَ يُوْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطَا فَأَعْطِيهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ؛ اگر گناهی از آنان سر می‌زند یا بیماری‌های (روحی) بر آنان عارض می‌شود یا خواسته و ناخواسته اشتباهی مرتکب می‌گردند آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر؛ آن‌گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد» (همان).

از سیره اهل بیت علیهم‌السلام استفاده می‌شود که خطا و لغزش افراد نباید مانعی برای ابراز محبت باشد؛ چه بسا بهترین راه برای اصلاح و تغییر در رفتار مترتب‌ان خطاکار، محبت و مهرورزی است. در ادامه به نمونه‌هایی از این روش که در اصلاح و تغییر افراد مؤثر بوده اشاره می‌شود.

الف) محبت به شقرانی

به دستور منصور، صندوق بیت‌المال را باز کرده بودند و به هر کس چیزی می‌دادند. شقرانی آزاد شده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم یکی از کسانی بود که برای دریافت سهمی از بیت‌المال آمده بود اما چون کسی او را نمی‌شناخت، نمی‌توانست سهمی برای خود بگیرد؛ ناگهان امام صادق علیه‌السلام را دید؛ جلورفت و خواسته خود را بیان کرد؛ امام علیه‌السلام رفت و طولی نکشید که سهمی برای شقرانی آورد؛ وقتی آن را به



دست شقرانی داد با لحنی ملاطفت آمیز فرمود: «يا شُقْرَانُ إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ؛ ای شقرانی، کار خوب از هر کسی خوب است اما از تو به دلیل انتسابی که با ما داری (و مردم تو را وابسته به خاندان رسالت می دانند) خوب تر و زیباتر است؛ کار بد نیز از هر کس بد است اما سرزدنش از تو به دلیل همین انتساب، زشت تر و قبیح تر است»؛ سپس امام علیه السلام خداحافظی کرد و رفت.

راوی گوید: امام علیه السلام او را به صورت کنایه، موعظه کرد؛ زیرا او شرب خمر می کرد و لذا شقرانی دانست که امام علیه السلام از گناه پنهانی او یعنی شراب خواری اش آگاه است (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ۱۳۷۹: ۲۳۶/۴).

امام علیه السلام که در صدد اصلاح و تربیت شقرانی بود قبل از آنکه او را موعظه و نصیحت کند و از منکر باز دارد او را قرین محبت خود قرار داد و با کمال میل به خواسته او توجه نمود و سخنان او را شنید و حاجت او را برآورده کرد.

ب) رفتار محبت آمیز با غلام کاهل

در روایتی حفص بن ابی عایشه گوید: امام صادق علیه السلام یکی از غلامانش را در پی کاری فرستاد؛ اما او تأخیر کرد امام علیه السلام در جستجوی او به راه افتاد تا اینکه او را در جایی یافت که به خواب رفته بود؛ حضرت بر بالین او نشست و او را باد می زد تا اینکه از خواب بیدار شد؛ وقتی او بیدار شد حضرت فرمود: «يا فُلَانُ وَاللَّهِ مَا ذَاكَ لَكَ، تَنَامُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، لَكَ اللَّيْلُ وَ لَنَا مِنْكَ النَّهَارُ؛ فلانی این گونه سزاوار نیست که هم شب می خوابی و هم روز؛ شب از آن تو باشد و روزت از آن ما» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱۱۲/۲). بر اساس این روایت امام صادق علیه السلام در صدد است که غلام خود را متوجه اشتباهش نماید اما پیش از آن، چون پدری مهربان او را قرین محبت خود قرار می دهد و با نسیم روح نواز محبت جسم خسته او را مورد نوازش قرار می دهد و نصیحت مشفقانه خود را همراه با محبت صمیمانه ابراز می دارد و راه هرگونه عذر و بهانه ای را برای اصلاح ناپذیری او می بندد.

ج. محبت به خویشان غیر صالح

سالمه کنیز امام ششم علیه السلام گوید: لحظات وفات حضرت امام صادق علیه السلام کنار بسترش بودم که بی حالی شدید به آن بزرگوار دست داد؛ هنگامی که از آن حال بیرون آمد فرمود: «أَعْطُوا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ الْأَقْطَسُ سَبْعِينَ دِينَاراً وَ أَعْطِ فُلَاناً كَذَا وَ فُلَاناً كَذَا؛ به حسن بن علی نبیره حضرت سجاد علیه السلام هفتاد دینار بپردازید و به فلانی، فلان مقدار و به آن شخص هم این مقدار» عرضه داشتم: به فلان شخصی که یک بار کارد قصابی آورد و می خواست تو را به قتل برساند پول عطا می کنی؟!!



امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا تو می‌خواهی مصداق عملی این آیه که خدا فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ (رعد: ۲۱) نباشم؟» سپس فرمود: «نَعَمْ يَا سَالِمَةَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ فَطَيَّبَهَا وَطَيَّبَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفَى عَامٍ فَلَا يَجِدُ رِيحَهَا عَاقٌّ وَلَا قَاطِعٌ رَحِمٍ؛ آری ای سالمه! خدای متعال بهشت را آفرید؛ پس آن را پاکیزه قرار داد و بویش را نیز پاکیزه گردانید و بی‌تردید بوی بهشت از فاصله دو هزار سال راه استشمام می‌شود؛ اما آن بوی خوش را عاق پدر و مادر و کسی که قطع رحم کند نمی‌یابد» (طوسی، الغیبه، ۱: ۱۴۱۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۹۶/۷۱، حدیث ۲۹).

از آنجا که همه اعمال و رفتار اهل بیت علیهم السلام و هرگونه تعاملی که با پیروان و اطرافیان خود داشته‌اند در راستای هدایت آنان بوده، امام صادق علیه السلام نیز که از قلبی سرشار از محبت برخوردار است ناهل‌ترین افراد از خویشان خود را که قبلاً قصد جان آن حضرت را داشته، از مهر و محبت خود محروم نمی‌سازد و آن را در قالب صله‌رحم انجام می‌دهد تا هم زمینه اصلاح و هدایت او را فراهم سازد و علاوه بر آن خود هم از ثواب صله‌رحم بهره‌مند گردد.

۲. موعظه

موعظه از ریشه و عطف به معنای پند و اندرز، دعوت به بندگی و خشوع و نهی از زشتی و گناه همراه با ترساندن از فرجام بدی‌هاست (طریحی، مجمع البحرین، ۱۴۰۸؛ راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۰۴: ماده «وعظ»). واژه مرتبط و نزدیک آن، نصیحت از ریشه نصح است و به معنای پند و اندرز مشفقانه است که به انگیزه اصلاح و تربیت با نیت خیرخواهانه انجام شود (راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۰۴: ماده «وعظ»). تذکره و تذکر نیز به معنای پنددادن و چیزی را به یاد کسی آوردن، نزدیک به معنای موعظه است و ضد آن، غفلت و فراموشی است (مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن، ۱۳۶۸: ماده «وعظ»). همان‌گونه که در وصف قرآن، تذکره (مزمل: ۱۹) به معنای پند و اندرز آمده است (زمخشری، الکشاف، ۱۴۰۷: ۶۴۲/۴؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۱۴۱۵: ۲۴۳/۵).

علامه طباطبائی نیز با توجه به معنای لغوی موعظه می‌نویسد: موعظه بیانی است که سبب نرمی نفس، رقت قلب و اصلاح حال فرد می‌شود (طباطبائی، المیزان، ۱۳۹۰: ۳۷۲/۱۲؛ ۳۸۸/۱۶). درباره رابطه موعظه با تربیت، علامه طباطبائی می‌گوید: تذکر، یادآوردن معارف و صفات اخلاقی است که در فطرت انسان‌ها نهفته که به خاطر غفلت دچار فراموشی شده که نتیجه تذکر و موعظه، بیداری از غفلت و فراموشی و پرورش استعدادهای نهفته آدمی است (همان، ۲۳۶/۱۵).



بنابراین، موعظه، بیدارکننده و بسیار تأثیرگذار در تربیت است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی آن را موجب زدودن غفلت دانسته و فرموده: «بِالْمَوْاعِظِ تَنْجَلِي الْغَفْلَةَ؛ غفلت به وسیله موعظه برطرف می‌شود» (لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ۱۳۷۶: ۱۸۷). در حدیثی دیگر بیداری از خواب غفلت را نتیجه وعظ دانسته و فرموده است: «ثَمَرَةُ الْوَعْظِ الْإِتِّبَاهُ؛ نتیجه موعظه بیداری است» (همان). بر همین اساس اهل بیت علیهم السلام که چون پیامبر صلی الله علیه و آله طبیعی دوار به طب خود هستند با لحاظ شرائط مختلف زمانی و مکانی و حالات افراد، به انحای مختلف مخاطبان خود را مورد موعظه قرار می‌دادند؛ گاهی موعظه به تقاضای متری انجام می‌شد و اهل بیت علیهم السلام هم فرصت را غنیمت شمرده و با رعایت شرایط او را موعظه می‌کردند؛ در روایتی آمده: منصور عباسی امام صادق علیه السلام را به قصد ایذاء و اذیت به دربار خود فراخواند؛ اما امام علیه السلام چنان خود را معرفی فرمود و در اهمیت صلح‌رحم و در مذمت نَمّامی سخن گفت که منصور را تحت تأثیر قرار داد و به حضرت عرضه داشت: به قدر و منزلتی که داری و به جهت صداقتت از تو گذشتم؛ حال از خود حدیثی بگو که پند بگیرم و از کارهایی که وسیله انحراف و هلاک است مرا باز دارد؛ امام علیه السلام فرصت را غنیمت شمرده و منصور را موعظه کرد و فرمود: «عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ زَكْنُ الْعِلْمِ وَ أَمْلِكُ نَفْسَكَ عِنْدَ أَسْبَابِ الْقُدْرَةِ فَإِنَّكَ إِنْ تَفَعَّلَ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ كُنْتَ كَمَنْ شَفَى غَيْظاً أَوْ تَدَاوَى حِقْداً أَوْ يَحِبُّ أَنْ يَذْكَرَ بِالصَّوْلَةِ وَ اعْلَمْ بِأَنَّكَ إِنْ عَاقَبْتَ مُسْتَحِقّاً لَمْ تَكُنْ غَايَةً مَا تُوصَفُ بِهِ إِلَّا الْعَدْلَ وَ لَا أَعْرِفُ حَالاً أَفْضَلَ مِنْ حَالِ الْعَدْلِ وَ الْحَالِ الَّتِي تُوجِبُ الشُّكْرَ أَفْضَلَ مِنْ الْحَالِ الَّتِي تُوجِبُ الصَّبْرَ (ابن بابویه، الأُمالی، ۱۳۷۶: ۶۱۱-۶۱۳)؛ بر توباد به بردباری که آن اساس دانش است و هنگام فراهم بودن اسباب قدرت، مالک نفس خویش باش؛ چرا که اگر آنچه قادر بر آنی، انجامش دهی مانند کسی هستی که خشم خود را و یا کینه‌ای را درمان کرده است یا دوست دارد به قدرتمندی یاد شود و بدان که اگر تو مستحقی را مجازات کنی در نهایت به عدالت مشهور می‌شوی و من هیچ حالی را بهتر از حال عدالت نمی‌بینم و آن حالی که موجب سپاسگزاری گردد برتر است از حالی که موجب صبر گردد». منصور خطاب به امام علیه السلام عرضه داشت: «موعظه نیکوئی کردید و فرمایش مختصری فرمودید».

در روایت دیگری است که نزد متوکل از امام هادی علیه السلام سعایت کردند، و حضرت را ناجوانمردانه دستگیر کرده و نزد متوکل آوردند ولی او تحت تأثیر عظمت امام علیه السلام قرار گرفت و چه بسا ناخودآگاه ظرف شراب را به حضرت تعارف کرد اما حضرت فرمود: «وَ اللَّهُ مَا يَخَامِرُ لَحْمِي وَ دَمِي قَطُّ فَأَعْفِنِي؛ به خدا سوگند هرگز گوشت و خون من به شراب آلوده نشده است؛ مرا معذور بدار». متوکل گفت: پس برایم شعری بسرای؛ امام علیه السلام فرمود: «إِنِّي قَلِيلُ الرِّوَايَةِ لِلشُّعْرِ؛ من شعر کم می‌گویم». متوکل گفت: چاره‌ای نیست (حتما باید بسرائی). امام علیه السلام اشعاری سرتاسر عبرت‌آموز سرود و متوکل را به شدت تحت



تأثیر قرار داد و گریه کرد به طوری که از اشک چشمش محاسنش تر شد و حاضران نیز به گریه افتادند و سپس مبلغ چهار هزار دینار تقدیم امام کرد و با احترام حضرت را به منزل خود فرستاد. (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳: ۲۱۱/۵۰-۲۱۲).

سخنان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام از نهایت دلسوزی و خیرخواهی و در راستای اصلاح و تربیت آنان بیان شده و آن دو خلیفه را به خوبی متأثر ساخته است؛ اما عوامل دیگری مانند دل‌بستگی‌های به دنیا و حب قدرت و ریاست باعث شده که این تغییر چندان دوام نداشته باشد و مجدداً به حالت قبل بازگردند.

اگر موعظه، متناسب با زمان و مکان باشد زمینه تغییر و تحول روحی بیشتر فراهم می‌شود و تأثیرگذارتر خواهد بود. اهل بیت علیهم السلام برای تربیت اصلاحی از این تناسب‌ها به نحو احسن استفاده کرده و در زمان‌ها و مکان‌های خاص، متریان خود را به تناسب، موعظه نموده‌اند و مشکلات و راه‌حل آن‌ها را گوشزد کرده‌اند. امام حسن علیه السلام در روز عید فطر بر گروهی از مردم گذر کرد که از خدا و قیامت غافل شده و مشغول بازی و خنده بودند؛ امام علیه السلام بالای سر آنان ایستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ مَضْمَارًا لِيَخْلُقَهُ فِي سِتِّي قَوْمٌ فَفَازُوا وَ قَصَرَ آخِرُونَ فَخَابُوا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِنْ ضَاكِحٍ لَا عَيْبَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي يَثَابُ فِيهِ الْمُحْسِنُونَ وَيَخْسَرُ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ لَعَلِمُوا أَنَّ الْمُحْسِنَ مَشْغُولٌ بِإِحْسَانِهِ وَ الْمُسِيءَ مَشْغُولٌ بِإِسَاءَتِهِ ثُمَّ مَضَى؛ به‌راستی، خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه‌ای برای آفریدگان خود قرار داده تا به وسیله طاعت او برای جلب رضای او بر یکدیگر سبقت گیرند؛ گروهی سبقت گرفتند و کامیاب شدند و عده‌ای دیگر کوتاهی کردند و ناکام ماندند؛ پس بسیار بسیار شگفت‌انگیز است کسی بخندد و بازی کند در روزی که نیکوکاران پاداش داده شوند و باطل‌گرایان زیان بینند. به خدا سوگند! چون پرده برداشته شود، حتماً خواهند دانست که نیکوکار به نیکوکاری خویش مشغول است و بدکار به بدکرداری خویش. سپس امام حسن علیه السلام راه خویش را گرفتند و رفتند» (حرانی، تحف العقول، ۱۴۰۴: ۲۳۶).

توجه دادن به اهمیت ماه رمضان و بهرمندی جمعی از فیوضات آن و فرورفتن در غفلت و گناه از نکات قابل توجه در سخنان امام علیه السلام است که موجب بیداری افراد و زدودن غبار غفلت می‌گردد.

اینکه در چه جایی چه سخنی گفته شود تا بتواند تأثیرگذارتر باشد نیز از مهارت‌هایی است که یک مربی حاذق باید بدان توجه داشته باشد تا بتواند در اصلاح و تربیت موفق‌تر عمل کند؛ برخی از مکان‌ها موعظه‌های خاص خود را می‌طلبند شرایط موعظه در مسجد با شرایط موعظه در بازار متفاوت است و اگر این شرایط از طرف واعظ رعایت گردند قطعاً تأثیرگذاری موعظه دو چندان خواهد بود و رعایت این شرایط در سیره اهل بیت علیهم السلام کاملاً مشهود است. حسن بن ابی‌الحسن بصری ضمن روایت



داستان ورود امام علی (علیه السلام) به بصره می گوید: حضرت وارد بازار شد و نگاهی به مردم کرد و دید مشغول خرید و فروش اند سپس به شدت گریست و بازاریان را موعظه کرد و فرمود: «يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَ عَمَالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَخْلِفُونَ وَ بِاللَّيْلِ فِي فُرُشِكُمْ تَتَأْمُونَ وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ فَمَتَى تُحْرِرُونَ الرِّيَازَ وَ تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ؟» ای دنیاپرستان و ای کارگران اهل دنیا شما که روزها سوگند می خورید و شبها هم در بسترتان می خوابید و در میان آن هم از آخرت غافل هستید پس کی توشه (آخرت) را ذخیره می کنید؟ و (کی) در مورد قیامت می اندیشید؟» (مفید، الأمالی، ۱۴۱۳: ۱۱۸-۱۲۰).

۳. تشویق و ترغیب

تشویق به معنای آرزومند کردن، برانگیختن، به شوق آوردن (دهخدا، لغت نامه دهخدا، ۱۳۵۲؛ معین، فرهنگ فارسی معین، ۱۳۸۷؛ عمید، فرهنگ عمید، ۱۳۸۶؛ واژه «تشویق»)، راغب ساختن و شایق کردن است. در تربیت انسان، اصل بر تشویق و ترغیب بوده، زیرا انسان فطرتاً عاشق کمال مطلق و انزجار از نقص هست و بر این اساس بهترین روش در برانگیختن انسانها به سوی رشد و دور کردن از عیب، تشویق و قدردانی است (دلشاد تهرانی، مشرب مهر تربیت در نهج البلاغه، پایگاه اطلاع رسانی غدیر). شاید تصور شود که تشویق، شیوه اختصاصی برای تربیت نیکوکاران و تنبیه، روش خاص برای تربیت خطاکاران است؛ اما باید گفت: اثر تربیتی تشویق و قدردانی فقط بر نیکوکاران نیست؛ بلکه در صورت اصل قراردادن تشویق و قدردانی و ایجاد فضایی از رحمت و محبت، می توان بدکاران را نیز - با توجه به فطرت ایشان - به راه صحیح و نیک متمایل ساخت و این خود روشی نیکو در بیداری و هشیاری آنان است (همان)؛ و این امر به چند نحو قابل تصور است:

الف) تشویق متربی نیکوکار در برابر متربی خطاکار

دریافت جوایز تشویقی به صورت غیر مستقیم در تربیت دیگران مؤثر است؛ چرا که پیشتازی رقیب رنج آور است و امام علی (علیه السلام) این رنج پنهان را مقدمه ای برای تربیت متربی دانسته و می فرماید: «أزجر المَسِيءَ بِتَوَابِ الْمُحْسِنِ؛ گنهکار را با پاداش دادن به نیکوکاران منزجر کن» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت: ۱۷۷). بنابراین تشویق رقبای نیکوکار در واقع نوعی ارائه و معرفی الگوی مناسب برای بدکاران است تا آنان نیز بتوانند خود را به او برسانند و مسیری را بپیمایند که او پیموده است. پس قطعاً تشویق رقیب نیکوکار با ایجاد حس سرافکندگی، انگیزش غبطه و پس از آن شوق به انجام نیکی را در پی خواهد داشت؛ چنان که امام علی (علیه السلام) به مالک اشتر در مورد فرماندهان و امرای لشکر می فرماید: «فَأَفْسَحْ فِي أَمَالِهِمْ وَ وَاصِلْ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعَدِيدِ مَا أَتَى ذُووُ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ



كثْرَةُ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَفْعَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ وَ تُحَرِّصُ النَّكَّالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ پس آرزوهای سپاهیان را برآور، و همواره از آنان ستایش کن و کارهای مهمی که انجام داده‌اند برشمار؛ زیرا یادآوری کارهای ارزشمند آنان، شجاعان را برمی‌انگیزاند و ترسوها را به تلاش وامی‌دارد، انشاء الله». (همان، نامه: ۵۳).

این نوع تشویق‌ها اثر مضاعف دارد؛ از یک‌سو افراد لایق را به کار وامی‌دارد و از سوی دیگر افراد سست و کم‌کار که خود را در آن میان سرشکسته می‌بینند به تغییر مسیر می‌اندازد (مکارم شیرازی، پیام امام، ۱۳۸۶: ۴۷۷/۱۰).

ب) تشویق متربی خطاکار به خاطر برخی ویژگی‌های مثبت

انسان‌هایی هستند که با همه بدی‌هایی که دارند اما هنوز نور فطرت در وجود آنان خاموش نشده و برخی از ارزش‌ها و فضائل اخلاقی در وجود آنان جلوه دارد؛ غیرت، نوع‌دوستی، احترام بزرگان، سخاوت، محبت اهل بیت (علیهم‌السلام)، رعایت حرمت شعائر دینی و... نمونه‌ای از ویژگی‌هایی است که نور آن به راحتی در وجود افراد خاموش نمی‌شود و چه بسا گاهی تا پای جان هم برای حفظ آن ایستاده‌اند؛ به تعبیری دیگر، این ویژگی‌ها جزئی از مرام و خطوط قرمز آنان محسوب می‌شوند. مرتبی حاذق می‌تواند با شناسایی این رفتارها و اهمیت دادن به آن زمینه ایجاد رفاقت و دوستی با متربی خود را فراهم و با ارزش‌گذاری برای این فضائل، زمینه اصلاح سایر ویژگی‌های منفی را هم فراهم آورد؛ چنان‌که امام جواد (علیه‌السلام) فرمود: «اِسْتِصْلَاحُ الْأَخْيَارِ بِاِكْرَامِهِمْ؛ روش اصلاح نیکان به اکرام کردن به آن‌ها است» (اربلی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ۱۳۸۱: ۳۵۰/۲). چه بسیار افرادی که در پرتو این روش اصلاح شده‌اند؛ نمونه‌هایی از آن در تاریخ صدر اسلام و در سیره پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت آن حضرت وجود دارد که می‌تواند بهترین الگو و سرمشق برای دیگران باشد؛ برای نمونه بعد از یکی از جنگ‌ها اسرای زیادی را خدمت پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آوردند و حضرت به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دستور داد تا آنان را اعدام کند؛ اما در بین اسرا یک نفر را استثنا کرد و فرمود: از اعدام این شخص خودداری کن! آن اسیر خود از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) علت را جویا شد حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّكَ سَخِيٌّ قَوْمِكَ وَ لَا أَفْتُلُكَ؛ خدای متعال به من وحی کرد که تو در میان قومت سخاوتمند هستی و به همین خاطر تو را به قتل نمی‌رسانم!» اسیر وقتی این جمله را از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شنید به دین اسلام علاقه‌مند شد و شهادتین را گفت و مسلمان شد. حضرت فرمود: «فَقَادَهُ سَخَاؤُهُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ سخاوت او، او را به بهشت کشاند» (مفید، الاختصاص، ۱۴۱۳: ۲۵۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳: ۳۵۵/۶۸).



۴. ایجاد خوف و رجاء

واژه «خوف» در برابر واژه «آمن» قرار دارد و در مورد ترس دنیوی و اخروی [و پسندیده و ناپسند] به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۰۴: ماده «خوف»).

«رجا» یا «امید» یعنی: انتظار پیدایش چیزی دوست‌داشتنی و خوشایند که علم یا گمان به فراهم‌بودن اسباب و موجبات آن باشد (همان، ماده «رجو»); پس هرگاه فراهم‌بودن اسباب آن امر معلوم نباشد آن انتظار، «تمنا» و «آرزو» است (مهیار، فرهنگ ابجدی، ۱۳۷۰: ۸۷۵) و اگر اسباب و علل آن امر فراهم نباشد آن انتظار را «غرور» و «حماقت» نامند (دلیری، نقش تربیتی خوف و رجا در تکامل انسان، بی‌تا: ۱۰ و ۶۱).

«خوف» در اصطلاح حالتی است ناشی از شناخت خدا به این لحاظ که قادر است نعمت‌های دنیایی را در آینده سلب کند و از نعمت‌های آخرتی محروم سازد و «رجا» حالتی است ناشی از شناخت خدا به این لحاظ که می‌تواند در آینده نیز به اعطای این نعمت‌های دنیایی ادامه دهد و از نظر کمی و کیفی آن را بیفزاید و از نعمت‌های بزرگ اخروی نیز برخوردار سازد (مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ۱۳۷۷: ۳۸۵/۱).

خوف و رجا دو عامل روحی‌اند که در تربیت انسان به‌ویژه در تربیت اصلاحی، تأثیر بسزایی دارند؛ اگر امید به مغفرت و آمرزش خدا در روح انسان نباشد هرگز بشر به فکر اصلاح خویش نمی‌افتد و نه تنها به فساد و کج‌روی خود ادامه می‌دهد بلکه بر فساد خویش، افزوده و آن را دوچندان می‌کند و اگر خوف و بیمی در کار نباشد انسان خود را برتر و برگزیده خدا و بی‌نیاز از اطاعت می‌داند و هرگز اطاعت را پیش نمی‌گیرد و از گناهی اجتناب نمی‌ورزد (سبحانی، سیمای انسان کامل در قرآن، ۱۳۷۰: ۲۷۱).

از ویژگی‌های ذاتی انسان توجه به دفع ضرر محتمل است؛ زیرا انسان از زیان‌گریزان است و سعی می‌کند پیامدهای رفتار خود را بسنجد که اگر دارای پیامد منفی و ترس‌آور باشد از آن بگریزد و یا به اصلاح رفتار خود بپردازد. بر همین اساس است که در روایات از «خوف» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل بازدارنده از گناه یاد شده است:

امام علی علیه السلام در روایتی خوف را بهترین مانع برای گناه شمرده و می‌فرماید: «نِعْمَ الْحَاجِزُ عَنِ الْمَعَاصِي الْخَوْفُ؛ بهترین مانع از گناهان، ترس است» (تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ۱۳۶۶: ۱۹۰).

در روایتی دیگر، آن حضرت خوف را زندان نفس و بازدارنده از گناه دانسته و می‌فرماید: «الْخَوْفُ سِجْنُ النَّفْسِ عَنِ الذُّنُوبِ وَرَادِعُهَا عَنِ الْمَعَاصِي» (همان).



و نیز امام سجاد علیه السلام به دلیل نقش بازدارندگی «ترس» از گناه در خطبه‌های جمعه خویش همگان را به آن دعوت می‌کند و می‌فرماید: «وَأَشْعِرُوا قُلُوبَكُمْ خَوْفَ اللَّهِ... فَإِنَّهُ مَنْ خَافَ شَيْئًا حَذِرَهُ وَ مَنْ حَذِرَ شَيْئًا تَرَكَهُ؛ دل‌هایتان را سرشار از ترس (از عذاب) خدا کنید... چون اگر کسی از چیزی بترسد از آن حذر می‌کند و اگر کسی از چیزی حذر داشت آن را ترک خواهد کرد» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۷۴/۸).
و در حدیثی دیگر، گناه گنهکاران با وجود ترس موجب تعجب حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام شده و می‌فرماید: «مَنْ خَافَ شَيْئًا هَرَبَ مِنْهُ، مَا أَدْرَى مَا خَوْفُ رَجُلٍ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ فَلَمْ يَدْعُهَا لِمَا خَافَ مِنْهُ؛ اگر کسی از چیزی بترسد از آن می‌گریزد؛ نمی‌دانم کسی که در مقابل شهوت قرار می‌گیرد ولی از آن امتناع نمی‌ورزد (و آن را انجام می‌دهد) ترسش از آنچه باید بترسد به کجا رفته است!» (حرانی، تحف العقول، ۱۴۰۴: ۲۱۳).

همان‌گونه که انسان ذاتاً از خصیصه دفع ضرر محتمل برخوردار است به همان میزان نیز به دنبال جلب منفعت بوده و در نهاد او روحیه طمع و امید وجود دارد و برای رسیدن به منفعت، امید در او برانگیخته می‌شود و همین امر موجب اصلاح رفتار و تربیت صحیح می‌گردد؛ البته باید توجه داشت که صرف امید بدون اقدام و عمل کافی نیست و از همین روی در پاره‌ای از روایات بر همراه کردن امید با اقدام و عمل تأکید شده است؛ امام علی علیه السلام در پاسخ به کسی که ادعا می‌کرد رجا دارد و امیدوار است فرمود: «يَدْعِي بِرَعْمِهِ أَنَّهُ يُرْجُو اللَّهُ كَذَبٌ وَالْعَظِيمُ مَا بَالُهُ لَا يَتَّبِعُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؛ به گمان خود ادعا دارد که به خدا امیدوار است! به خدای بزرگ سوگند که دروغ می‌گوید؛ چه می‌شود او را که امیدواری در کردارش پیدا نیست؟ پس هر کس به خدا امیدوار باشد باید، امید او در کردارش آشکار شود» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه: ۱۶۰).

امام علی علیه السلام نیز در پاسخ مردی که از امام در خواست اندرز کرد فرمود: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يُرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ؛ از کسانی مباش که بدون عمل صالح به آخرت امیدوار است» (همان، حکمت: ۱۵۰).
و نیز آن حضرت، جوایز احوال کسی شد؛ او گفت: امید داریم و می‌ترسیم؛ حضرت در پاسخ او یک قاعده کلی ترسیم کردند و فرمودند: «مَنْ رَجَا شَيْئًا طَلَبَهُ... وَ مَا أَدْرَى مَا رَجَاءُ رَجُلٍ نَزَلَ بِهِ بَلَاءٌ فَلَمْ يَصْبِرْ عَلَيْهِ لِمَا يُرْجُو؛ کسی که به چیزی امید داشته باشد در طلب آن برآید؛ نمی‌دانم کسی که بلایی بر او نازل شده، امید او چه شده است که صبر نمی‌کند تا بدان چه امید دارد برسد» (حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، ۱۴۰۴: ۲۱۳).

همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا وَ لَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَ يُرْجُو؛ مؤمن نگردد مگر آنکه ترسان و امیدوار باشد و ترسان و امیدوار نخواهد بود مگر آنکه از آنچه می‌ترسد و بدان چه امید دارد عامل باشد» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۷۱/۲).



۵. توجه دادن به نعمت‌ها

واژه «نعمت» در اصل به معنای مبالغه و زیادی است؛ از این رو گفته می‌شود: «دققت الدواء فأنعمت دقه، أي بلغت في دقته؛ یعنی دارو را بسیار کویدم» (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۲: ۴/۱)؛ نظام الاعرج، تفسیر غرائب القرآن، ۱۴۱۶: ۸۶/۱) و نیز «نعمت» به معنای مال، راحتی و آسایش، خوشی و لذت آمده است (زبیدی، تاج العروس، ۱۴۰۴: ۶۹۰/۱۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴: ۵۸۰/۱۲؛ راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۰۴: ۸۱۴؛ مصطفوی، التحقيق، ۱۳۶۸: ماده «نهم») و نیز به معنای دست، عمل خوب و هر آنچه به انسان نعمت داده، آورده‌اند (جوهری، صحاح، ۱۴۱۰: ماده «نعم»). در ذیل آیه «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» ابن منظور گفته: یعنی در روز قیامت از تمام چیزهایی که انسان در دنیا از آن بهره برده، سؤال می‌شود (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴: ۵۷۹/۱۲) و طریحی به مصادیق نعمت اشاره کرده و گفته است: نعمت عبارت است از دین، امنیت، سلامتی، آسایش، غذا، پوشاک، مسکن، (طریحی، مجمع البحرین، ۱۴۰۸: ماده «نعم»). در روایات نیز اهل بیت (علیهم السلام) و ولایت و محبت ایشان از مصادیق «نعیم» شمرده شده است (کوفی، تفسیر فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۶۰۵-۶۰۶). بنابراین مراد ما از نعمت تمام بهره‌های مادی و معنوی است که خدا به انسان داده است (تقی‌زاده، حسینی، «تأثیر تربیتی نعمت در زندگی انسان از نگاه قرآن کریم»، مجله پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، ۱۳۹۶: ۱۵۱/۱۱۲-۱۸۳).

یکی از روش‌های قرآن کریم در راستای زدودن غفلت و اصلاح فرد و جامعه، توجه دادن به نعمت‌های مادی و معنوی است که خداوند در اختیار انسان قرار داده که این نعمت‌ها غیرقابل شمارش بوده (نحل/ ۱۸) و به دو نوع ظاهری و باطنی تقسیم می‌شود (لقمان/ ۲۰).

نقش توجه به نعمت‌ها در تربیت اصلاحی از چنان اهمیتی برخوردار است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بعد از تفکر در قدرت بی‌انتهای الهی، تفکر در نعمت‌ها را یکی از راه‌های هدایت دانسته و می‌فرماید: «وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ؛ اگر مردم در عظمت قدرت خدا و بزرگی نعمت‌های او می‌اندیشیدند، به راه راست بازمی‌گشتند و از آتش سوزان می‌ترسیدند» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه: ۱۸۵).

اطاعت فرمان خدا و ترک عصیان مسئله عقلی است که از مسئله شکر منعم، سرچشمه می‌گیرد (مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمومنین (علیه السلام)، ۱۳۸۶: ۴۰۹/۱۴-۴۱۰) و امام علی (علیه السلام) نیز به همین موضوع اشاره کرده و می‌فرماید: «لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ] عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ؛ اگر خدا بر گناهان وعده عذاب هم نمی‌داد، لازم بود به خاطر سپاسگزاری از نعمت‌هایش نافرمانی نشود» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت: ۲۹۰).



از این رو معصومان علیهم‌السلام برخی از مصادیق نعمت‌های ظاهری و باطنی را که خداوند متعال آن‌ها را بر بندگان خود ارزانی داشته، بر شمرده‌اند (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۲: ۵۰۱/۸؛ ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ۱۳۹۵: ۳۶۸/۲؛ طوسی، الامالی، ۱۴۰۴: ۴۹۱). از آنجا که غفلت، بزرگترین آفت تربیت و دوری از خدا است مرتبی می‌تواند با توجه‌دادن به نعمت‌های بیکران مادی و معنوی خداوند به مرتبی، غفلت او را بزداید و در او شور و رغبت تازه‌ای برای عمل فراهم آورد. در این شیوه، مرتبی باید تنگناها و گشایش‌های زندگی مرتبی را در خاطر او زنده کند و او را برای به ثمر رساندن گشایش‌ها و نعمت‌هایی که در اختیار اوست فراخواند و به راه اندازد (باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ۱۳۷۴: ۱۴۹) تا غبار غفلت را از او بزداید و مسیر هدایت را به او بنمایاند. یادآوری نعمت‌های الهی حیایی ایجاد می‌کند که فرد را از ارتکاب گناه باز می‌دارد (حسین‌خانی نایینی، «روش تربیتی یادآوری نعمت، مجله معرفت، ۱۳۷۸: ۸۷/۱۳۰). امام علی علیه‌السلام در بیان ارتباط، یادکردن نعمت‌ها و تقوا می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَفْعَلُونَ بِمَوْعِظَتِهِ وَ وَعَظَكُمْ بِرِسَالَتِهِ وَ اٰمَنَنَّ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ فَعَبَدُوا اَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ وَ اخْرَجُوا اِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ؛ پس خود را از (عذاب) خدایی حفظ کنید که با پنددادن شما را سود فراوان بخشیده و با رسالت پیامبرش شما را نیکو اندرز داده و با نعمت‌هایش بر شما منت گذاشته است. خود را برای پرستش خدا فروتن دارید و با انجام وظایف الهی، حق فرمان‌برداری را به جا آورید». (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه: ۱۹۸).

اگر انسان گنهکار به این اصل توجه داشته باشد که غرق در نعمت الهی است و تمام وجودش را نعمت‌های الهی در برگرفته و او هر کاری که خواسته باشد انجام دهد لزوماً باید به وسیله نعمت‌های الهی مانند دست، پا، چشم، گوش و زبان و صدها نعمت دیگر انجام دهد در اولین فرصت از معصیت الهی دست برمی‌دارد و این را اولین و کمترین حق مولا و ولی نعمت خود می‌داند؛ چنان‌که علی علیه‌السلام می‌فرماید: «أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ [سُبْحَانَهُ] أَلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ؛ کمترین حقی که خدا برعهده شما دارد این است که از نعمت‌های الهی در گناهان یاری نگیرید» (همان، حکمت: ۳۳۰).

از همین روست که وقتی انسان گنهکاری نزد امام سجاد علیه‌السلام اظهار عجز و ناتوانی در برابر گناه می‌کند آن حضرت برای درمان او اولین نسخه از پنج نسخه را توجه‌دادن به نعمت مادی و دومین نسخه را توجه‌دادن به نعمت معنوی می‌داند و می‌فرماید: «أَفْعَلْ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ وَ أَذِئِبْ مَا شِئْتَ: فَأَوَّلُ ذَلِكَ: لَا تَأْكُلْ رِزْقَ اللَّهِ وَ أَذِئِبْ مَا شِئْتَ وَ الثَّانِي: اَخْرُجْ مِنْ وَايَةِ اللَّهِ وَ أَذِئِبْ مَا شِئْتَ...؛ پنج چیز را انجام بده سپس هر چه می‌خواهی گناه کن. اول: روزی خدا را مخور و هر چه می‌خواهی گناه کن؛ دوم: از ولایت خدا بیرون برو و هر چه می‌خواهی گناه کن...» (شعیری، جامع الأخبار، ص ۱۳۰ - ۱۳۱).

۶. برانگیختن احساسات

«انگیزش» در لغت به معنای تحریک و ترغیب است^[۹] و در اصطلاح نیز برای انگیزش تعریف‌های فراوانی آورده‌اند (خدایپناهی، انگیزش و هیجان، ۱۳۷۶: ۱۲)؛ از جمله: «انگیزش حالت درونی انسان است که او را در جهت خاصی تجهیز و به انجام رفتارهایی مشخص وادار می‌کند» (احمدی، فراهانی، روان‌شناسی عمومی، بی تا: ۱۵۱).

نکته مهم در این تعریف، درونی بودن این عامل است که شخص را برای انجام کاری برمی‌انگیزاند و می‌توان آن را انگیزه نامید. بنابراین، انگیزه، عاملی درونی است که انسان را به حرکت وامی‌دارد و انگیزش، حالتی است که در اثر دخالت انگیزه به انسان دست می‌دهد. (شجاعی، دیدگاه‌های روان‌شناختی حضرت آیت الله مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۶۰).

«احساسات» جمع احساس و در لغت به معنی دریافت، درک کردن، دریافتن، دیدن و یافتن، دانستن، آگاه شدن، دیدن و درک چیزی با یکی از حواس است. اگر احساس با حس ظاهری باشد آن را مشاهدات گویند و اگر با حس باطن باشد وجدانیات گویند (دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۵۲: واژه «احساس»).

احساس، امری همگانی است؛ حتی مراتب ضعیف، گنگ و مبهم آن در بی‌ذوق‌ترین افراد نیز وجود دارد. تقریباً محال است، شخصی از لحاظ فکر و جسم سالم باشد و دستخوش احساس‌های مختلف و متناوب نگردد. (صبور اردوبادی، اصالت در هنر و علل انحراف احساس هنرمند، ۱۳۸۹: ۵۹).

در اینجا مراد ما از احساسات آن دسته از تمایلات، عواطف، گرایش‌ها و احساساتی است که توجه انسان را از خود به نفع غیر معطوف می‌دارد. این احساسات و عواطف، استعدادی است فطری و از سرمایه‌های مهم آدمی است که در تربیت و کسب فضایل، نقشی اساسی ایفا می‌کند. زندگی انسان از حرارت عواطف گرم می‌گردد. احساسات و عواطف انسانی، زندگی را غنی و پر بار ساخته، آن را قابل تحمل نموده، از یک‌نواختی بیرون می‌آورد. فداکاری‌ها، از خودگذشتگی‌ها، نوازش یتیمان، دستگیری بینوایان، مهر و محبت، عشق و دلسوزی، قدردانی و سپاسگزاری، صلح‌رحم و... همه از احساسات و عواطف پاک انسانی سرچشمه می‌گیرد و بالاخره هر یک از تمایلات گوناگونی که در مجموعه جسم و جان بشر نهفته است در تأمین خوشبختی و سعادت او سهمی داشته و نقش ایفا می‌کند و لیکن احساسات تا آن جا که یک انفعال طبیعی است، ارزش مثبت یا منفی ندارد اما عکس‌العمل‌هایی که انسان به تناسب این حالات از خود بروز می‌دهد، نظر به اختیاری بودن آن‌ها دارای ارزش مثبت یا منفی است (اسماعیلی یزدی، فرهنگ تربیت، ۱۳۸۲: ۱۸۶-۱۹۹).

پرورش و تحریک و تهییج جنبه‌های ارزشی و مثبت احساسات از شیوه‌هایی است که در روش‌های تربیتی معصومان علیهم‌السلام در راستای تربیت اصلاحی از آن استفاده شده است که به نمونه‌های آن اشاره می‌گردد:



الف) حس نوع دوستی

از ویژگی‌های آدمیان، برخورداری از حس نوع دوستی و دگرخواهی است. انسانی که از فطرت سالم برخوردار باشد هم نوعان خود را دوست دارد و به آن‌ها عشق می‌ورزد و با درد آن‌ها احساس درد و با سلامت آنان احساس سلامت دارد. در خوشی آنان خوش و در غم آنان شریک است؛ چنان‌که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبِي وَ أُمَّ فَإِذَا ضَرَبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ سَهَرَ الْأَخْرُونَ؛ مؤمنان برادران یکدیگرند، فرزندان یک پدر و مادرند، اگر یکی از آنان رگی زده شود دیگران هم بیدار خواهند شد» (کوفی اهوازی، المؤمن، ۱۴۰۴: ۳۸).

در روایت دیگری، امام صادق یا امام باقر علیه السلام فرمودند: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا سَقَطَ مِنْهُ شَيْءٌ تَدَاعَى سَائِرُ الْجَسَدِ؛ مؤمن برادر مؤمن است؛ مانند یک پیکرند اگر عضوی از آن جدا شد سایر اعضای بدن هم به شکایت برخوانند خواست» (همان).

اهل بیت علیهم السلام در مواقعی با انگیزش این حسی که خدا در نهاد انسان‌ها به ودیعت نهاده است در جهت اصلاح تربیت و رفتار پیروان و شاگردان خود بهره جسته‌اند؛ به‌عنوان نمونه بعد از آنکه به امیر مؤمنان علی علیه السلام خبر رسید که عثمان بن حنیف به میهمانی جمعی (از مرفهین) اهل بصره دعوت شده و او هم در آن میهمانی شرکت کرده است نامه‌ای به او نوشت و به شدت او را مورد ملامت و سرزنش قرار داد و برای توجه دادن او به اشتباه خود از جمله روش‌هایی که حضرت به کار برد همان برانگیختن حس نوع دوستی او است به این نحو که حضرت نمونه‌ای از نوع دوستی خود را به‌عنوان الگو مطرح کرده و می‌فرماید: «وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَنَّفِي هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرْزِ وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَفُودَنِي جَسَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبِيعِ أَوْ آيَاتِ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَزَوِي وَ أَكْبَادٌ حَرِّي أَوْ أَكُونُ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

وَ حَسْبُكَ [عَارًا] دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطْنَةَ
وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقَيْدِ

أَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنْ يَقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ؟ أَوْ أَكُونُ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ؟؛ من اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل پاک و از مغز گندم و بافته‌های ابریشم برای خود غذا و لباس فراهم آورم؛ اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد و حرص و طمع مرا وادارد که طعام‌های لذیذ برگزینم، درحالی‌که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد؛ یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد یا چنان باشم که شاعر گفت:

«این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم‌هایی گرسنه و به پشت

چسبیده باشند».

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین خوانند و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم؟» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه: ۴۵).

هرچند امیرمؤمنان علیه السلام در این نامه بر دوری از ظلم و انجام وظیفه و جایگاه حاکم و احساس مسئولیت اجتماعی و الهی او تأکید دارند؛ اما برای متوجه ساختن عثمان بن حنیف بر این مهم، نیازمندان حجاز و یمامه و شکم‌های گرسنه آنان را یادآور شده و دردمند نبودن در برابر دردمندان از هموعان خود را دردی بزرگ دانسته تا شاید او نسبت به آنان بیشتر احساس مسئولیت داشته و به جای رفتن به دنبال هوس‌ها رفتار سیاسی و اجتماعی خود را اصلاح نماید.

ب) حس کمال‌خواهی و تقرب‌جویی

انسان ذاتاً شخصیت خود را دوست دارد و می‌خواهد خود را به بالاترین مرحله از کمال برساند و با کسب کمالات، محبوبیت و عزت خود را تقویت کند و بالا ببرد.

انگیزه‌ای که می‌تواند انسان را وادار به تلاش در مسیر شناخت حق کند تمایل به تقرب و نزدیک شدن به یک مقام بلندمرتبه و یک موجود کامل قدرتمند است. انسان در این اندیشه است که اگر خدایی بر جهان هستی حاکم است می‌توان با هدایت او راه کمال خویش را باز یافت و با اطاعت از دستوراتش به وی نزدیک شد و در جوار رحمتش قرار گرفت؛ انگیزه‌ای برای جستجو شناخت خداست. این در واقع جزء خواست‌های فطری انسان است و از حس حب ذات و کمال‌خواهی انسان سرچشمه می‌گیرد؛ از این رو اهل بیت علیهم السلام در جهت اصلاح و تربیت پیروان خود گاهی از شیوه تهییج و تحریک کمال‌خواهی و تقرب‌جویی استفاده می‌کردند؛ چنان‌که روایت ذیل حاکی از استفاده امام علیه السلام از این شیوه در تربیت و اصلاح است.

«حسین بن یقظین از جدش روایت می‌کند که شخصی از کاتبان یحیی بن خالد در اهواز بر ما گمارده شد، من هم بخشی از مالیاتم باقی مانده بود که با پرداخت آن تمام ملک و سرمایه‌ام از دستم می‌رفت به همین دلیل می‌ترسیدم که با او روبه‌رو شوم و لذا به خدا پناه بردم و به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم (و ماجرا را به عرضشان رساندم)؛ حضرت در یک نامه کوتاهی به او نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * اِنَّ لِّلّٰهِ فِی ظِلِّ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا یَسْكُنُهُ اِلَّا مَنْ نَفَسَ عَنْ اَخِيهِ كَرْبَتَهُ، اَوْ اَعَانَهُ بِنَفْسِهِ، اَوْ صَنَعَ اِلَيْهِ مَعْرُوفًا و لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، وَ هَذَا اُخُوكَ، وَ السَّلَامُ؛ به نام خدای گسترده مهر مهرورز، در زیر سایه عرش خدا سایه‌ای است که کسی در آن سکنی نگزیند مگر آنکه اندوهی از برادرش بزدايد، یا خود او را کمک رساند یا عمل پسندیده‌ای در حق او انجام دهد؛ هرچند به اندازه پاره‌ای از خرما باشد و این هم برادر توست. والسلام. سپس حضرت نامه را مهور کردند و به من دادند و فرمودند که تا آن را به او



برسانم؛ وقتی به شهرم بازگشتم شبانه به در منزل او رفتم؛ اجازه خواستم و گفتم فرستاده امام صادق علیه السلام هستم؛ یک‌باره دیدم با پای برهنه بیرون آمد؛ وقتی مرا دید بر من سلام کرد و میان دو چشمم را بوسید و سپس گفت: ای آقای من آیا تو فرستاده مولای من هستی؟ گفتم: بلی. گفت: اگر راست گویی مرا از آتش نجات بخشیده‌ای؛ دست مرا گرفت و به داخل منزل برد و در جای خود نشاند و خود در مقابلم نشست و گفت: آقای من! مولای مرا چگونه ترک کردی؟ گفتم: به خوبی. گفت: خدایی؟ گفتم: خدایی. - تا سه بار این مطلب را تکرار کرد - سپس نامه را به او دادم آن را خواند و بوسید و بر دیدگانش نهاد و سپس گفت: برادرم امرت را بیان کن؛ ماجرا را برایش بازگو کردم تمام دیون مرا محو کرد و یک برائت‌نامه‌ای به من داد و سپس صندوق‌های مالی خود را با من بالمناصفه تقسیم کرد و دستور داد مرکب‌ها و غلامان و لباس‌های او را آوردند تا جایی که مرا در همه اموال خود شریک کرد و می‌گفت: آیا خوشحالت کردم؟ گفتم آری، بلکه بیش از حد خوشحال کردید.

وقتی موسم حج فرارسید، با خود گفتم: این خوشحالی با هیچ چیزی قابل جبران نیست جز اینکه به حج که محبوب‌ترین اعمال نزد خدا و رسول است مشرف شوم و برای او دعا کنم و خدمت امام صادق علیه السلام برسم و در محضر آن حضرت از او سپاسگزاری کنم. وقتی خدمت حضرت رسیدم شادمانی را در چهره حضرت مشاهده نمودم؛ ماجرا را توضیح دادم و دیدم هر لحظه حضرت شادمان‌تر می‌شد، عرض کردم: مولای من از این ماجرا خوشحال شدید؟ فرمود: **إِی وَ اللّٰهَ لَقَدْ سَرَّنی وَ لَقَدْ سَرَّ آبائی وَ اللّٰهَ لَقَدْ سَرَّ أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَ اللّٰهَ لَقَدْ سَرَّ رَسولَ اللّٰهِ وَ اللّٰهَ لَقَدْ سَرَّ اللّٰهَ فی عَرْشِهِ؛** آری، به خدا سوگند قطعاً مرا مسرور کرد، قطعاً پدران مرا مسرور کرد، به خدا سوگند امیرالمؤمنین را مسرور کرد، به خدا سوگند رسول خدا را مسرور کرد، به خدا، خدا را در عرش مسرور کرد» (ابن فهد حلی، *عدة الداعی و نجاح الساعی*، ۱۴۰۷: ۱۹۳-۱۹۴).

نکته قابل توجه در این روایت استفاده امام علیه السلام از تحریک حس کمال‌خواهی و تقرب‌جویی است که امام علیه السلام در عبارت «ان لله فی ظلّ عرشه ظلاً لا یسکنه الا من...». برای اصلاح و تربیت یکی از عوامل حکومتی از آن استفاده می‌کنند و موجب تأثیرگذاری بسزایی آن است.^[۱۰]

ج) حسّ خداجویی

شاید در میان مردم جهان، کمتر کسی باشد که به وجود مبدأی برای جهان معتقد نباشد؛ زیرا خداخواهی و خداجویی برای بشر یک امر فطری است. بشر با عقل سلیم و وجدان پاک خود، هیچ‌گاه از حکم فطرت سرپیچی نمی‌کند؛ به‌خصوص روان‌شناسی امروز به‌روشنی ثابت نموده است که حس مذهبی و گرایش به ماورای طبیعت، چهارمین بُعد روح انسان است که به‌ضمیمه سه بعد دیگر، مجموع ابعاد چهارگانه^[۱۱] روان ما را تشکیل می‌دهند (سبحانی، *سیمای انسان کامل در قرآن*، ۱۳۷۰: ۱۷۷).



یکی دیگر از روش‌هایی که ائمه علیهم‌السلام در راستای اصلاح و هدایت پیروان خود از آن به کار گرفته‌اند توجه دادن به خدا و تحریک حس خداجویی در درون افراد است؛ چنان‌که امام کاظم علیه‌السلام با سخنی کوتاه اما تکان‌دهنده موجب تحوّل در زندگی «بشر حافی» گردید و حسّ خداجویی او را برانگیخت و از او که یک انسان فاسق و فاجر بود انسانی عابد، زاهد و عارف ساخت.^[۱۲]

۷. تکریم شخصیت

تکریم در لغت به معنی: گرامی داشتن، نیک گرامی کردن، تنزیه کردن از معایب، محترم داشتن و عزیز و ارجمند شمردن است. (دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۵۲؛ معین، فرهنگ فارسی معین، ۱۳۸۷؛ عمید، فرهنگ عمید، ۱۳۸۶؛ واژه «تکریم»). علامه طباطبائی می‌نویسد: «مقصود از تکریم اختصاص دادن چیزی همراه با عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد» (طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۹۰: ۱۵۶/۱۳).

کمبود شخصیت، خود بیماری مهلکی است که عوارض و آسیب‌های بسیار جدی دیگری هم در پی خواهد داشت و قطعاً بهترین درمان آن، همان تکریم شخصیت او است. روش احترام و «تکریم شخصیت» یکی از روش‌های صحیح و کارآمد برای تحت تأثیر قرار دادن عواطف در راستای اصلاح تربیت انسان بوده و اعمال این روش نسبت به افرادی که بر اثر آلوده شدن به گناه و معصیت از این نعمت خدادادی دور شده و با صفات حیوانی خو گرفته‌اند در واقع بازیابی همان شخصیت خدادادی و برگرداندن به شخصیت اصلی و بهترین و کارآمدترین روش برای تربیت اصلاحی است؛ زیرا از نظر عاطفی احترام و تکریم شخصیت آدمی بیشترین تأثیر را در فرایند تربیت دارد و از آنجا که انسان موجودی عاطفی است، نیازمند تکریم و مهم‌دیدن از نظر دیگران بوده و ارزش‌گذاری اطرافیان، برایش اهمیت دارد؛ لذا اگر انسان از نظر عاطفی خود را با شخصیت و عزت بداند به گناه روی نمی‌آورد و می‌تواند در برابر هجوم شهوات و تمایلات نفسانی، خود را سالم نگه دارد؛ اما اگر از نظر عاطفی احساس بی‌شخصیتی کند برای هرگونه از انحرافات و رفتاری‌های زشت اخلاقی فردی و اجتماعی آمادگی خواهد داشت؛ چنان‌که در روایات متعددی از علی علیه‌السلام بر اهمیت این موضوع تأکید شده است:

«النَّفْسُ الْكَرِيمَةُ لَا تُؤَثَّرُ فِيهَا النَّكْبَاتُ؛ نكبت‌ها در نفس کریمه تأثیر نخواهد داشت».

«مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهْنَأْ بِالْمَعْصِيَةِ؛ کسی که نفسش مورد کرامت واقع گردد آن را به معصیت خوار نمی‌گرداند».

«مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ؛ کسی که نفسش مورد کرامت واقع گردد شهوتش برایش پست می‌نماید».



«مَنْ كَرَمَتْ نَفْسُهُ صَعُرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ؛ کسی که نفسش مورد کرامت واقع گردد دنیا در چشم او کوچک می‌نماید» (تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ۱۳۶۶: ۲۳۱).

بنابراین تکریم شخصیت و به‌کارگیری آن از سوی مربی دارای سه پیامد مهم است که هریک از آن‌ها برای مربی در راستای تأثیرگذاری داده‌های تربیتی خود از عوامل عمده به‌شمار می‌رود:

یک) این عمل تا حد زیادی اعتماد به نفس متربّی را برانگیخته و او را به ارزش وجودی خویش واقف می‌سازد و این امر سنگ بنای تربیت است.

دو) این روش موجب می‌شود تا اعتماد متربّی به مربی جلب گردد و محبت او در دلش جای گرفته و او را دلسوز و علاقه‌مند به سعادت و سرنوشت خود بدانند و در نتیجه داده‌های تربیتی او را با علاقه‌مندی و اشتیاق پذیرا باشد.

سه) برای ایجاد انگیزه حرکت و عمل در بسیاری از افراد که هنوز مایه‌های ایمان و اعتقادی آنان بارور نشده و هنوز مراحل ابتدایی و تکوین خود را می‌گذرانند و انگیزه عمل صالح و کار خوب در وجودشان ضعیف و کم‌رنگ است، از نقش احترام و تمجید نباید غافل بود (موسوی کاشمیری، روش‌های تربیت، ۱۳۹۳: ۷۸).

به تعبیر دیگر، در جایی که زمینه تأثیرگذاری روش‌های شناختی کمتر است، استفاده از روش‌های عاطفی نظیر تکریم شخصیت، به مراتب از سایر روش‌ها تأثیرگذارتر خواهد بود.

بر همین اساس پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) در سیره عملی خود، توجه خاصی به این روش تربیتی داشته و از برنامه‌های تربیتی و سازنده خویش قرار داده‌اند و بدین وسیله بسیاری از انسان‌های خطاکار را به راه راست هدایت نموده و آنان را به سر منزل سعادت رسانده‌اند. در سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) کرامت انسان در عالی‌ترین درجه ممکن رعایت شده و انسان‌ها بدون توجه به دین و اعتقادشان مورد تکریم واقع شده‌اند.

امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) همه مردم را با حرمت و کرامت می‌دانست و جامعه را به مردمان درجه‌یک و درجه‌دو تقسیم نمی‌کرد و اجازه تحقیر هیچ‌کس چه مسلمان و چه غیرمسلمان را نمی‌داد؛ چنان‌که وقتی جاریه بن قدامه را برای دفع گروه‌های غارتگر قاسطین اعزام کرد وقت مشایعت و به هنگام وداع به او فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَلَا تَحْتَقِرْ مُسْلِمًا وَلَا مُعَاهِدًا؛ آن خدایی که به‌سوی او باز می‌گرددی تقوایش را رعایت کن و هیچ مسلمان یا [کافر] هم‌پیمانی را خوار مکن» (ثقفی، الغارات، ۱۴۱۰: ۴۲۸/۲).

همچنین آن حضرت فرمودند: «مَنْ آذَى ذَمِّيًّا فَكَأَنَّمَا آذَانِي؛ هر که اهل ذمه‌ای را بیازارد گویا که مرا آزرده است» (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه لابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۱۴۷/۱۷).

این همه تأکید در حفظ حرمت و کرامت و حقوق اهل ذمه و اقلیت‌های دینی بیانگر اهتمامی است که پیشوای موحدان در پاسداری از حرمت‌ها و کرامت‌ها داشته و به عبارت بهتر باید گفت: آن حضرت در روابط انسانی و اجتماعی خود به تمام معنا کرامت محور بود و بالطبع این سیره رفتاری آن حضرت و سایر ائمه علیهم‌السلام آثار فراوان در اصلاح و تربیت متریبان ایشان داشت؛ چنان‌که امام صادق علیه‌السلام در سیره و احوال امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرماید: «امام علی علیه‌السلام در مسیری با یک کافر ذمی هم‌سفر شد، ذمی پرسید: کجا می‌روید؟ امام علی علیه‌السلام فرمودند: می‌خواهم به کوفه بروم؛ اما وقتی ذمی در مکانی مسیر خود را تغییر داد امام علی علیه‌السلام هم همگام با او مسیر او را پیمودند؛ ذمی گفت: مگر قصد رفتن به کوفه نداشتید؟ حضرت فرمودند: آری. ذمی گفت: ولی راهتان را تغییر دادید؟! حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: می‌دانم. عرض کرد: پس چرا مسیرتان را تغییر دادید؟ امام علی علیه‌السلام فرمودند: هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ أَنْ يَشِيعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْهَةً إِذَا فَرَاقَهُ، وَكَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيْنَا؛ این از آداب حسن همراهی است که انسان وقتی از همراه خود جدا می‌گردد، اندکی او را همراهی کند. ذمی عرض کرد: (واقعاً دین شما) چنین است؟ حضرت فرمود: آری (چنین است). ذمی گفت: لَا جَرَمَ إِنَّمَا تَبِعَهُ مَنْ تَبِعَهُ لِأَفْعَالِهِ الْكَرِيمَةِ، وَإِنَّمَا أَشْهَدُكَ أَنِّي عَلَى دِينِكَ؛ به خاطر همین رفتار کریمانه است که از آن (دین) تبعیت می‌کنند و قطعاً من تو را گواه می‌گیرم که من هم بر دین تو هستم». آنگاه ذمی هم با علی علیه‌السلام برگشت و با دین اسلام آشنا و بعد مسلمان شد (حمیری، قرب الإسناد، ۱۶۱۳: ۱۰).

قطعاً آنچه موجب هدایت و رستگاری یک ذمی شد همان رفتار کریمانه علی علیه‌السلام بود.

و نیز طبری و علی بن عیسی اربلی در احوال امام سجاد علیه‌السلام می‌نویسند: «هشام بن اسماعیل که از سوی ولید حاکم عراق بود یکی از ناسزاگوترین افراد نسبت به حضرت علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام بود. ولید او را در سال ۸۷ هجری عزل کرد و او را در انظار مردم قرار داد، او می‌گفت: از هیچ کسی نمی‌ترسم جز از علی بن الحسین؛ اما وقتی امام سجاد علیه‌السلام با او روبه‌رو گردید فرمود: يَا ابْنَ عَمِّ عَافَاكَ اللَّهُ لَقَدْ سَاءَ نِي مَا صَنَعَ بِكَ فَادْعُنَا إِلَى مَا أَحْبَبْتِ؛ ای پسر عمو! خدا به تو عافیت دهد، آنچه برای تو پیش آمده مرا ناراحت کرده است، هرچه دوست داری از ما بخواه. بعد از آن که هشام بن اسماعیل که از اوج عزت ظاهری به نهایت ذلت کشانده شده بود این رفتار کریمانه را از امام سجاد علیه‌السلام مشاهده کرد خطاب به امام سجاد علیه‌السلام عرضه داشت: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا داناتر است که رسالت خویش را در کدام خاندان قرار دهد» (اربلی، كشف الغمة في معرفة الأئمة، ۱۳۸۱: ۱۰۰/۱).

اربلی نیز می‌نویسد: «روزی امام سجاد علیه‌السلام از مسجد بیرون آمد و با یکی از دشمنان دیرینه خود روبه‌رو شد. همین‌که چشم او به امام افتاد جسارت کرد و ناسزا گفت؛ یاران و غلامان امام سجاد علیه‌السلام



خواستند او را تأدیب کنند اما علی بن الحسین علیه السلام فرمودند: با او کاری نداشته باشید. آن‌گاه به او نزدیک شد و فرمود: مَا سَتَرَ عَنْكَ مِنْ أَمْرِنَا أَكْثَرَ، أَلَيْكَ حَاجَةٌ نَعِينُكَ عَلَيْهَا؟ آنچه از صفات و کارهای ما که بر تو پوشیده است بیش‌تر از آن است که تو مطلع هستی (سپس با مهربانی و عطوفت تمام فرمودند): آیا مشکلی داری که ما در حل آن تو را یاری نماییم؟. مرد با مشاهده این رفتار انسانی از کرده خود شرمسار گردید؛ اما امام سجاد علیه السلام او را نوازش کرد و با دست مبارک خود عبای ارزشمند خود را بر او پوشانید و دستور داد هزار درهم هم به وی دادند. بعد ماجرا آن مرد شدیداً به امام علیه السلام علاقه‌مند گردید و در هر کجا می‌رسید به بیان فضایل و مناقب آن حضرت می‌پرداخت و خطاب به حضرتش می‌گفت: به‌راستی تو از فرزندان رسول خدا هستی» (همان، ۱۰۱).

نتیجه حاصل از این بحث آن است که توجّه مثبت بدون شرط، موجب تکریم شخصیت متربی خواهد بود و احساس عزت‌نفس را در او بارور می‌کند. مهم این است که متربی احساس کند خودش به‌عنوان شخص معین، انسانی موردعلاقه و توجّه است؛ اگر این احساس تثبیت شود می‌توان با هر رفتار ناپسند او (به شیوه صحیح) مخالفت کرد؛ اما در همان حال باید این احساس را داشته باشد که خودش را دوست دارند و مخالفت در واقع با عمل و رفتار ناپسند او است (سنائی، «روش تکریم شخصیت» به نقل از سایت (drsanaei.blog.ir)). قرآن کریم می‌فرماید: حضرت لوط علیه السلام قوم خود را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْفَالِینِ» (شعراء/ ۱۶۸)؛ «در حقیقت من از دشمنان سرسخت عمل (هم‌جنس‌بازی) شما هستم».

نتیجه‌گیری

از آنجا که انسان موجودی اجتماعی و دارای روحی سرشار از عاطفه است یکی از بهترین و کارآمدترین راه‌ها برای تربیت او استفاده از روش‌های تأثیرگذار عاطفی است که بدان وسیله اندیشه و اخلاق و رفتار متربی و عاطفه و احساس او را در جهت اصلاح تحت تأثیر قرار دهد. با بررسی و مطالعه احادیث و سیره اهل بیت علیهم السلام نتایج ذیل گرفته می‌شود:

- ۱- اثر مهرورزی و محبت از استدلال‌های عقلی و منطقی به مراتب بیشتر است.
- ۲- موعظه موجب رِقَّتِ قلب و آماده‌شدن متربی برای تغییر و تحول و اصلاح است.
- ۳- اگر متربی خطاکار به دلیل جنبه‌های مثبتش مورد تشویق و ترغیب قرار گیرد اثر مستقیم در اصلاح او دارد و اگر جنبه‌های مثبت افراد غیر خطاکار مورد تشویق و ترغیب قرار گیرند اثر آن بر خطاکار غیر مستقیم خواهد بود.



- ۴- ایجاد خوف و رجاء در مرتبی موجب امیدواری به رحمت و مغفرت الهی از سویی و تلاش برای دفع ضرر محتمل از سوی دیگرند و بدین وسیله زمینه اصلاح را فراهم می آورند.
- ۵- اثر توجه دادن به نعمت های مادی و معنوی از آن جهت در اصلاح مرتبی مؤثر است که اگر انسان گنهکار به این اصل توجه داشته باشد که غرق در نعمت الهی است و تمام وجودش را نعمت های الهی در بر گرفته اند و همه کارهای او لزوماً باید به وسیله نعمت های الهی انجام پذیرد در اولین فرصت از معصیت الهی دست برمی دارد و این را اولین و کمترین حق مولا و ولی نعمت خود می داند.
- ۶- انگیزش و تهییج جنبه های ارزشی احساسات می تواند مرتبی نافرمان بردار را تحت کنترل و فرمان در آورد. تحریک حس نوع دوستی، کمال خواهی، تقرب جویی و خداجویی مرتبی را دگرگون می سازند و از ذلت گناه و خطا به عزت طاعت و بندگی می رسانند.
- ۷- تکریم شخصیت مرتبی، موجب جلب اعتماد می شود و او را از زندگی پست مادی حیوانی می رهاند و به مقام منبع و عزت مندانه معنوی می رساند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پی‌نوشت‌ها

- [۱] ﴿وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً﴾ (حدید: ۲۷).
- [۲] ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (آل عمران: ۱۵۹).
- [۳] ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (الفتح: ۲۹).
- [۴] ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ (آل عمران: ۱۰۳).
- [۵] ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء: ۱۰۷).
- [۶] ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه: ۱۲۸).
- [۷] ممکن است تفاوت «رحمت»، «محبت» و «لطف» در این باشد که رحمت، مرتبه نخستین دوستی و خوش رفتاری است و محبت، درجه بالاتر و لطف، آخرین درجه است. شاید تفاوت این مراتب نسبت به موقعیت رعایا باشد؛ بعضی استحقاق رحمت دارند و بعضی که سودمندتر و مفیدترند شایسته محبت و آنهایی که خدمت و تلاششان از همه بیشتر است سزاوار لطف‌اند (مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، ۳۷۸/۱۰).
- [۸] یکی از اجداد شُقرانی برده بود و رسول خدا آزادش کرده بود؛ به همین دلیل او را «مولی رسول‌الله» می‌گفتند، یعنی آزاد شده رسول خدا. افتخاری برای شُقرانی محسوب می‌شد و او خود را وابسته به خاندان رسالت می‌دانست.
- [۹] در دستور زبان فارسی، «انگیزه» اسم است و «انگیزش» اسم مصدر از مصدر «انگیختن» و «انگیختن» نیز به معنای به حرکت درآوردن است (فرهنگ عمید، ۱۳۸۶: ذیل واژه «انگیزه»).
- [۱۰] نظیر این روایت به سند دیگر در مورد امام کاظم علیه السلام نیز روایت شده است؛ هرچند احتمال می‌رود که هر دو یک روایت باشند و اشتباه در نقل راویان باشد ولی قرائنی هم در روایات وجود دارد که احتمال دو روایت بودن خالی از قوت نیست که اگر چنین باشد نشان از وجود وحدت رویه اهل بیت علیهم السلام در قضایای مشابه است. (مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۱۷۴/۴۸).
- [۱۱] آن سه بُعد دیگر عبارتند از: «حس کنجکاو»، «حس اخلاق و فضیلت خواهی» و «حس هنر».
- [۱۲] در احوال «بشر حافی» نوشته‌اند که او یکی از اشراف زادگان بود که شبانه‌روز به عیاشی، فسق و فجور مشغول بود. خانه‌اش مرکز فساد، عیش، نوش، رقص و غنا بود و صدای آن از بیرون شنیده می‌شد؛ اما بعداً بر اثر تحولی که امام کاظم علیه السلام در او ایجاد کرد و او را متوجه وجود خداوند متعال و لزوم بندگی در برابر ذات لایزال نمود و او توبه کرد و در سلك زهد و عبّاد و اولیاء خدا در آمد و به شکرانه این نعمت تا آخر عمر با پای برهنه راه می‌رفت (قرشی، حیاة الامام موسی بن جعفر، ۱۵۹/۱؛ الکنی و الالقاب، ۱۵۰/۲؛ حلی، منهاج الکرامه، ۵۹).



منابع

۱. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، شرح نهج‌البلاغه، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن‌بابويه، محمد بن علی، الأمالی، تهران: کتابچی، ششم، ۱۳۷۶ش.
۳. ابن‌بابويه، محمد بن علی، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، تهران: دارالکتب‌الاسلامیه، دوم، ۱۳۹۵ق.
۴. ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف‌العقول عن آل‌الرسول ﷺ، قم: جامعه مدرسین قم، دوم، ۱۴۰۴/۱۳۶۳ق.
۵. ابن‌شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل‌ابی‌طالب ﷺ، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۶. ابن‌فهد حلّی، احمد بن محمد، عدة‌الداعی و نجاح‌الساعی، دارالکتب‌الإسلامی، ۱۴۰۷ق.
۷. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، لسان‌العرب، بیروت: دار‌صادر، ۱۴۱۴ق.
۸. احمدی، علی‌اصغر و فراهانی، محمد تقی، روان‌شناسی عمومی، به نقل از مقاله «تعریف انگیزه و انواع آن»، ابوالحسن حقانی، از سایت راسخون (rasekhoonET).
۹. اربلی، علی بن عیسی، کشف‌الغمة فی معرفة الأئمة، تحقیق: رسولی محلاتی، هاشم، تبریز: بنی‌هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۱۰. اسماعیلی یزدی، عباس، فرهنگ تربیت، قم، مسجد مقدس جمکران، بی‌نا، ۱۳۸۲ش.
۱۱. باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: انتشارات مدرسه، سوم، ۱۳۷۴ش.
۱۲. بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی الفبائی عربی - فارسی (ترجمه‌المنجد الابجدی) ترجمه: رضا مهیار، تهران: اسلامی، ۱۳۷۰ش.
۱۳. تقی‌زاده، حسن، حسینی محمد آباد، سید علی‌اصغر، مقاله «تأثیر تربیتی نعمت در زندگی انسان از نگاه قرآن کریم»، مجله پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، سال ۲۳، شماره اول، بهار ۱۳۹۶.
۱۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غرر‌الحکم و درر‌الکلم، قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ش.
۱۵. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات، قم، دارالکتب‌الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج‌اللغه، تحقیق: احمد بن عبد‌الغفور عطار، بیروت: دارالعلم، چهارم، ۱۴۱۰ق.
۱۷. حسین‌خانی‌نایینی، هادی، مقاله «روش تربیتی یادآوری نعمت‌ها»، مجله معرفت، شماره ۱۳۰، مهر ۱۳۸۷.



۱۸. حسینی زبیدی، محمد بن محمد مرتضی، تاج العروس تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، اول، ۱۴۰۴ ق.
۱۹. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. خداپناهی، محمدکریم، انگیزش و هیجان، تهران: سمت، ۱۳۷۶ ش.
۲۱. دلشاد تهرانی، مصطفی، مشرب مهر تربیت در نهج البلاغه، (پایگاه اطلاع رسانی غدیر).
۲۲. دلیری، کاظم، نقش تربیتی خوف و رجا در تکامل انسان، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
۲۳. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران: سازمان لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۵۲ ش.
۲۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، قم: دفتر نشر کتاب، دوم، ۱۴۰۴ ق.
۲۵. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، مصحح: حسین احمد، مصطفی، بیروت: دارالکتاب العربی، سوم، ۱۴۰۷ ق.
۲۶. سادات، محمد علی، اخلاق اسلامی، تهران: سمت، ۱۳۷۳ ش.
۲۷. سبحانی، جعفر، سیمای انسان کامل در قرآن، تفسیر سوره فرقان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ششم، ۱۳۷۷ ش.
۲۸. سنایی، دکتر نقی، مقاله «روش تکریم شخصیت»، به نقل از سایت (drsanaei.blog.ir).
۲۹. شجاعی، محمدصادق، دیدگاه‌های روان‌شناختی حضرت آیت الله مصباح یزدی، بی‌نا، ۱۳۹۲ ش.
۳۰. شرتونی، سعید، اقرب الموارد، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ ق.
۳۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، المجازات النبویه، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۰ ش.
۳۲. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، نجف اشرف: مطبعة حیدریه، بی‌تا.
۳۳. شیروانی، علی، اخلاق اسلامی و مبانی نظری آن، قم: دارالفکر، ۱۳۷۹ ش.
۳۴. صبور اردوبادی، احمد، اصالت در هنر و علل انحراف احساس هنرمند، تهران: انتشارات بهمن برنا، بی‌تا.
۳۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ق.
۳۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مصحح: یزدی طباطبایی، فضل‌الله، تهران: ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲ ش.



۳۷. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، تحقیق: محمود عادل، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۳۸. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
۳۹. طوسی، محمد بن الحسن، الغيبة، قم: دار المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
۴۰. عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، سی و ششم، ۱۳۸۶ش.
۴۱. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر، دوم، ۱۴۱۵ق.
۴۲. کانون نشر و ترویج فرهنگ اسلامی حسنت اصفهان، سیری در سپهر اخلاق، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۹ش.
۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامية، چهارم، ۱۴۰۷ق.
۴۴. کوفی اهوازی، حسین بن سعید، المؤمن، قم: مؤسسة الإمام المهدي #، ۱۴۰۴ق.
۴۵. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، محقق: کاظم، محمد، تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مؤسسة الطبع و النشر، ۱۴۱۰ق.
۴۶. لیثی واسطی، علی بن محمد عیون الحکم و المواعظ، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۶ش.
۴۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربي، دوم، ۱۴۰۳ق.
۴۸. مصباح یزدی، محمدتقی، تحقیق: محمد حسین اسکندری، قم: موسسه امام خمینی (عج)، سوم، ۱۳۷۷ش.
۴۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۸ش.
۵۰. مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه علی (ع)، قم: انتشارات صدرا، دوم، ۱۳۶۵.
۵۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: منشاء دانش، ۱۳۸۷ش.
۵۲. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، قم: المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.
۵۳. مفید، محمد بن محمد، الأمالی، قم: كنز شيوخ مفيد، ۱۴۱۳ق.
۵۴. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین (ع)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ش.
۵۵. مکارم شیرازی، ناصر، زندگی در پرتو اخلاق، قم: سرور، ششم، ۱۳۸۶ش.
۵۶. موسوی کاشمیری، سید مهدی، روش های تربیت، قم: بوستان کتاب، سوم، ۱۳۹۳ش.
۵۷. نظام الأعرج، حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
۵۸. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق.